

## ورقی از تاریخ مشروطه

### انقلاب گیلان چگونه آغاز شد؟

بقام آقای

جد گیسین

نهضت مشروطه اگر چه در طهران صورت گرفت و بر اثر فداکاریها و زحمات مرحوم سید محمد طباطبائی و مرحوم سید عبدالله بهبهانی با اصلاح آن روز «سیدین سندین» سرانجامی یافت اما افتخار حفظ و تجدید آن در درجه اول با دلاوران گیلانی و آذربایجانی است و این راد مردان و وظیفه حفظ مشروطیت ایران را بعهده گرفتند و انصافاً در راه این مقصود از جان و مال خود دریغ نکردند و بقیمت حیات خود توانستند بار پرمسئولیتی را که بطیب خاطر بردوش گرفته بودند بمنزل برسانند .

توضیح آنکه پس از اعلام فرمان مشروطیت بانداك فاصله ای مظفرالدین شاه که شخصی سلیم النفس بود فوت کرد و پسرش محمد علی میرزا جانشین وی گردید . محمد علی شاه هر چند که در هنگام ولیعهدی تا اندازه ای علی رغم عین الدوله که طرفدار سلطنت شعاع السلطنه بود اظهار علاقه بمشروطیت نمود ولی پس از رسیدن بسلطنت شروع بکار شکنی نمود اما وکلای با شهامت دوره اول مجلس شورای ملی بخصوص و کلاه آذربایجان سخت مقاومت کردند و با ایراد نقطهای تند و پر حرارت مقاصد نهانی شاه را بمثلت نشان دادند محمد علی شاه برای آنکه بساط مجلس و مشروطه را برچیند امین السلطان صدراعظم پدر خود را که در آن تاریخ بر اثر اصرار مصلحین و آزادخواهان معزول و تبعید شده بود بعجله خواست و بریاست دولت برگزید . آزادخواهان که امین السلطان را شناخته بودند و میدانستند که این مرد که

با نهایت هوش و استعداد از فاسدترین افراد دستگاه قاجاری است چه نقشه های خطرناکی میتواند و میخواهد برای محو مشروطه تازه رسیده ایران بکشد باو مجال ندادند و در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ او را در حالیکه از مجلس بیرون میآمد هدف تیر ساخته بقتل رسانیدند. محمد علیشاه که تا آن هنگام امیدوار بودو پس از این اتفاق دانست که هرگونه سازشی با آزادیخواهان تندررو محال است از همان لحظه دست و پای خود را جمع کردو نسبت بمشروطه خواهان سخت گرفت و با انتقال بیاغ شاه رسماً مخالفت خود را با مشروطه و مشروطه خواهان ابراز نمود (۴ ج ۱۲۲۶) و در روز شنبه ۱۵ میرزا سلیمان خان میکده را که یکی از مشروطه خواهان تندررو رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود دستگیر کرد و چندی طول نکشید که بتوب بستن مجلس قضیه منجر شد و مشروطه اول ایران رسماً ازمیان رفت. از این تاریخ تا بیست و هفتم جمادی الاولی ۱۳۲۷ که طهران دو باره بدست آزادیخواهان افتاد حکومت ایران استبدادی بود و این دوره در تاریخ معاصر بنام «استبداد صغیر» خوانده میشود. در طی این دوره که در حدود یک سال طول کشیده طهران جرأت هیچگونه حرکتی نداشت و مأمورین استبداد تحت عنوان حکومت نظامی بریاست بالکونیک لیاخوف صاحب منصب روسی قزاقخانه مجال کوچکترین حرکتی بطهرانیان نمیدادند و این یکسال در حقیقت برای طهرانیان کابوس هولناکی بود.

اما در ولایات هرچند که مأمورین محمد علیشاه نهایت سختگیری نسبت بمردم روا میداشتند ولی چون قدرت دولت در ولایات باندازه طهران نبود و دولت در آن نقاط نیروی نظامی چندان نداشت آزادیخواهان و وطن پرستان از طهران خارج شده در ولایات فعالیت مینمودند، مرکز مقاومت دو منطقه مهم بود یکی آذربایجان دیگر گیلان.

آذربایجان بیشتر با اخلاق و صفات محمد علی میرزا آشنایی داشت چه توقف طولانی این مرد بعنوان ولیعهد ایران و حکمران کل آذربایجان در آن سرزمین موجب

شده بود که مردم حساس و غیور آذربایجان حریف خود را بشناسند بهمین جهت از روز اول که محمد علیشاه میخواست بلطایف الخیل آنان را فریب دهد دست حریف را خواندند و در مقابل توپهای او ازجا در نرفتند و ایستادگی کردند، پس از آنکه قضیه توپ بستن بمجلس انجام شد تبریزیان که از مدتها پیش فکرچنین روزی را کرده و

بالتیجه خود را حاضر نموده بودند دست باسلحه برده درمقابل قوای دولتی ایستادگی نمودند و بی آنکه از هیچ خارجی کمکی بگیرند تحت سر برستی دو مرد ساده ولی دلیر و با ایمان بنام ستارخان و باقر خان درمقابل استبداد قیام کرده مشروطه را حمایت نمودند. چه غارتها که ازطرف سپاهیان محمد علیشاه و ایالات تحت اطاعت او بریاست رحیم خان قراجه داغی نسبت بمردم بیچاره آن سامان شدوچه کشتارها و افتضاحانی که در حق مردم ساده دل



مرحوم میرزا اکرم خان

گوشگان خودنوحه وزاری مینمودند بامشت

بسیئه حریف میکویدند و در این منازعات است که جوان امریکایی بنام باسکرویل که صمیمانه فقط و فقط بخاطر آزادی و عشق بحریت با مدافعین تبریز کمک میکرد کشته شد. نام این مرد فداکار در تاریخ مشروطیت ایران بخط زر نوشته شده همچنانکه نام بایرون شاعر معروف انگلیسی که در راه آزادی یونان جان خود را فدا کرد زیب صفحات تاریخ پرافتخار یونانست. نقطه دیگری از ایران که مرکزیتی برای افکار آزاد و حریت طلب داشت گیلان بود.

این ناحیه از نظر نزدیکی با اروپا و آمد و رفت مسافری از هرملت و هرگونه تمدن مرکز افکار آزادی بود که سیاحان خارجی یا مسافری ایرانی از دنیای آزاد دمکرات اروپا بارمغان می آوردند بهمین جهت مردمان مستعد رشت برای پذیرفتن این گونه افکار از سایر نقاط ایران حاضرتر و مهیا تر بودند و هنوز هم گیلان این امتیاز را حفظ کرده و عقاید اجتماعی و سیاسی جدید بیش از هر جا در شهر زیبا و ظریف رشت رخنه نموده است در صورتیکه شاید در بلوچستان یا سیستان یا لرستان هنوز بچنین الفاظی تفوه نشده بنا بر همین علل سراسر گیلان بخصوص رشت که مرکز افکار آزادی خواهانه شده بود مورد توجه احرار و مشروطه خواهان قرار گرفت و ایشان آن نقطه را از مراکز مهم تبلیغ خود قرارداد دادند البته از خارج هم کسانی و مجامعی در تحریک افکار عامه دخالت داشتند، از آن جمله بودند انجمن انقلابی تفلیس دیگر حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دمکرات) باکو. این انجمن سر می که بر ضد سیاست تزاری بشدت فعالیت میکرد مرکز آن در تفلیس بود و از آنجا که هدف این جمعیت مبارزه با سیاست استبدادی سخت دولت تزاری روس بود نسبت بایرانیان که در آن تاریخ سخت در پنجه عمال روسیه تزاری افتاده بودند ابراز رقت و کمک نموده عده زیادی از اعضاء انجمن را بکمک فرستاده بودند و از آنجمله بود اورژنی کیدزه قهرمان معروف انقلاب روسیه که چندی قبل ولادی قفقاز یکی از شهرهای بزرگ قفقاز را بنام او موسوم کرده بودند.

این عده مخفیانه همه گونه اسلحه و مهمات از مرکز خود در تفلیس دریافت میداشتند و مأمور بودند که هنگام انقلاب با آزادی خواهان ایران کمک نمایند. این وظیفه را افراد فوق بخوبی انجام دادند و چنانکه خواهیم دید رسماً در انقلابات گیلان شرکت نمودند. این عده روزها در کوچه و بازار بمشاغلی پست مشغول بودند و شب برای اخذ دستور گرد یکدیگر جمع میشدند.

اما حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دمکرات) باکو از احزابی بود که يك

عده از قفقازیان و ایرانیان در باکو تشکیل داده بودند و غرض آن مبارزه با هرگونه استبداد از ناحیه هر که باشد بوده این جمع کمک شایانی بفرقراری اصول مشروطیت در ایران کردند مخصوصاً در طی جنگهای قوای محمد علیشاه باتبریزیان با آزادیخواهان کمکهای فراوان نمودند چه با فرستادن اسلحه و مهمات چه با ارسال پول. در این مجمع اشخاصی عضویت داشتند که در حقیقت شیفته آزادی و دلباخته حریت بودند و در راه این مقصود از دادن جان خود نیز مضایقه نمیکردند از اعضاء این انجمن بود مرحوم حیدرخان عموغلی از ایرانیانی که خانواده اش بفقاز مهاجرت کرده بودند. این مرد که بحیدرخان چراغ برقی یا بمناسبت ساختن بمب برای کشتن محمد علی میرزا و سایر مخالفین آزادی بحیدرخان بمبی معروف شده و در راه تحصیل مشروطه فداکاری فراوان کرده بود در هنگام توپ بستن مجلس بفقاز فرار کرد و از طرف حزب بگیلان فرستاده شد تا در آنجا فعالیت خود را ادامه دهد وی وظیفه خود را در رشت پایان رساند و همراه قشون ملی در فتح طهران شرکت کرد ۱.

البته این فعالیتها از نظر مأمورین استبداد بخصوص روسها که مراقب عملیات هردو انجمن بودند مخفی نمی ماند بهمین جهت حکومت رشت و گیلان را در اختیار کسی گذاشته بودند که بصمیمیت و صداقت او نسبت بدستگاه پوسیده استبداد و بسخت گیری و سفاکی او در حق آزاد مردان وطن پرست اطمینان کامل داشتند، این مرد آقا بالا خان بود که سردار افخم لقب داشت.

ورود آقا بالا خان بدستگاه استبداد بقول عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدینشاه بر اثر توجوهی بود که والا حضرت نایب السلطنه امیر کبیر کامران میرزا فرمانده کل قوی و وزیر جنگ علی حضرت ناصرالدینشاه باو داشت ۲. پس از جلب این توجه دیگر بگرمی دادن مراحل نظامی آسان بود و بهمین جهت آقا بالا خان بزودی ترقی کرد. هنگامی که قضیه رژی یعنی انحصار امتیاز دخانیات برای کمپانی انگلیس پیش آمد و مردم اعتراض

کردند این مرد خود خواه که در آن تاریخ معین نظام لقب داشت بی آنکه از کسی دستوری داشته باشد خود سرانه بافرد خود فرمان تیراندازی داد و مشتی مردم بی گناه بی اسلحه را در خون خود غلطانید. همین امر بیشتر باعث جری شدن مردم شد. ۱. با اینکه قاعده این کار موجب توییح و تنبیه بود ولی لطف نایب السلطنه او را از هر گونه پیشآمد ناگواری حفظ کرد. پس از آن وی همچنان در خدمت نظام باقی بود تا آنجا که استبداد و سفاکی وی مطبوع خاطر ملوکانه افتاده از طرف محمد علی شاه بحکومت رشت منصوب شد و مأموریت داشت که از هر گونه فعالیت مشروطه خواهان جلوگیری کند. تشخیص محمد علی شاه درست بود چه این مرد در رشت بساط استبداد را پهن کرد و تا آنجا که توانست بر آزادیخواهان سخت گرفت.

احرار و مشروطه خواهان که از پشتیبانی انجمن های آزادی طلب برخوردار بودند وجود نماینده استبداد را در شهر رشت مانع فعالیت خود دیدند، چاره جز این نبود که خار را از سر راه بردارند و راه را برای انقلاب و رسیدن به هدف مقدس خود یعنی تحصیل مجدد مشروطیت و آزادی صاف کنند.

کمیته آزادیخواهان تصمیم بقتل وی گرفت و برای آنکه مطالب روشن تر شود ابتدا بشمه ای از احوال این کمیته اشاره میکنیم.

کمیته عبارت بود از يك عده آزادیخواهان و مشروطه طلبان تند رو و عده زیادی فدائی که بیشتر شان گرجی و قفقازی بودند. ریاست کمیته ظاهراً با عبدالحسین خان معز السلطان بود.

این جوان پر شور که بعد ها لقب سردار محیی گرفت در سراسر جنگهای مشروطه ایران شرکت داشت، گوئی خدا او را برای خطر آفریده بود، وی همیشه با مخاطرات و اشکالات دست بگریبان میزیست و مثل آنکه با خطر از يك پستان شیر خورده بود. بهمین علت جسارت و بیباکی بود که اعضاء کمیته که خود نیز از رجال شریف و در

راه مشروطه خواهی تند و از جان گذشته بودند و وی را بریاست پذیرفتند، تمام دستورها از طرف او باعضاء کمیته صادر میشد و او امر او بی چون و چرا اجراء میکرد اما خود این جوان در مقابل برادر از خود کوچکترش تسلیم صرف بود و او امر او را بگوش و جان می شنید .

این برادر کوچکتر که يك انقلابی فکور و دوراندیش بود مرحوم میرزا کریمخان معروف است ۱ . مرحوم میرزا کریمخان یکی از وجود های فوق العاده ای بود که گاهگاه از کارخانه آفرینش بیرون می آید ، هوش فوق العاده و جسارت بی حد ولی عاقلانه بخصوص دور اندیشیهای وی سبب شده بود که عبدالحسین خان معزالسلطان برادر کوچکتر را واجب الاطاعه دانسته آراه او را قبول دستوراتش را اجرا نماید . میرزا کریمخان بی آنکه قصد تظاهر داشته باشد نقشه های آزاد بخوانه خود را بوسیله برادر تندرو خویش بمرحله اجرا میگذاشت و در حقیقت وی قوه مدبره و مقننه کمیته بود و معزالسلطان قوه مجریه . اما این راهنمایی هیچوقت بمرحله خودنمایی نرسید و شاید هنوز کسانی از تأثیر وی در انقلابات گیلان کم و بیش بی اطلاع باشند حتی در همان زمانها هم کمتر کسی بوجود و دخالت میرزا کریمخان در تهیه آثار انقلاب بی برده بود مثلاً شوستر که یکی دو سال بعد از این وقایع بایران آمده یفرم را روح کلیه انقلابات میداند در صورتیکه یفرم در آن روزگار هنوز مورد توجه ایرانیان قرار نگرفته بود .

باصل موضوع برگردیم، کمیته تصمیم بقتل آقا بالاخان گرفت و تاریخ آن در روز شانزدهم محرم ۱۳۲۷ معین شد و قرار بود که در صورت موفقیت انقلاب گیلان شروع شود ، علامت موفقیت صدای انفجار بمبی تعیین گردید .

۱ - مرحوم میرزا کریم خان که روانش شادباد پس از مدتی بیماری بالاخره در

طهران بتاريخ شب ۲۹ فروردین ۱۳۲۶ مطابق با ۲۷ جهادی الاولی ۱۳۶۶ قمری دارفانی را وداع کرد .

روز شانزدهم محرم ۱۳۲۷ آقا بالاخان در باغ مدیریه مهمان عبدالحسین خان مدیرالملک سردار همایون بود، سردار همایون خود بتوسط کمیته از توطئه اطلاع داشت سه روز قبل از ۱۶ محرم میرزا کریمخان برشت وارد شد و بی آنکه کسی خبر شود نقشه کار را تهیه کرد و چون لازم بود که نقشه بصورت صحیحی عمل شود میرزا کریمخان امر داد که یفرم ارمنی را که قصد کشتن آقا بالاخان را داشت و بمنزل میرزا کریم خان آمده بود در آنجا حبس کردند چه آن مرحوم اندیشه داشت که پس از قتل سردار بقیه امور بنحو دلخواه انجام نیابد. در آن تاریخ یفرم خان ارمنی مورد حسن ظن صحیح و بجای آزادیخواهان قرار نگرفته بود. اکنون دست یفرم از دنیا کوتاه است و کسانی میخواهند نتیجه زحمات او را بنام خود جلوه دهند و اسم وی را بجرم ارمنی بودن از صفحه تاریخ ایران دور سازند ولی حق و حقیقت چنین حکم میکند که هر ایرانی آزادیخواه و مشروطه طلب زحمات این مرد فداکار را که در

۱ - این مدیرالملک همان عبدالحسینخان فومنی عمه زاده ناصرالدین شاه و پسر محمودخان سرتیپمدیرالسفراء است که ابتدا در سال ۱۲۹۵ قمری از طرف شاه بحکومت فومن رسید و در ۱۳۰۲ که پدرش مرد شغل و لقب و مواجب پدر باو داده شد، در ۲۳۰۷ بلقب مدیرالملکی و در ۱۳۱۱ بر حسب پیشنهاد صدراعظم و نایب السلطنه بمنصب امیرتومانی مفتخر و در همین سال تمام مالیات ماسوله بموض مواجب با حکومت آنجا بتیول ابدی بوی واگذار گردید، در سال ۱۳۱۳ با منصب امیر تومانی و سمت وابسته نظمی سفارت فوق العاده ایران بمسکو تحت ریاست عباس میرزای ملک آرا برادر ناصرالدین شاه بروسه رفت (تفصیل این مسافرت در کتاب یادداشتهای عباس میرزای ملک آرا آمده است). در زمان مظفرالدین شاه بجنرال قونسولگری کل قفقازیه منصوب شد ولی پس از چندی بملت ناسازگاری هوای تقلیس از آن مأموریت استعفا نموده برشت آمد.

مدیرالملک بیرون شهر رشت برای اقامتگاه خود باغی بزرگ داشت که بمناسبت لقب مدیرالملکی وی بمدیریه معروف شده بود. این شخص نیز مانند سایر بلذک کلیه رجال ایران همینکه افق سیاسی را دگرگون دید برای حفظ موقعیت خویش با هر دو طرف یعنی آزادیخواهان و مشروطه طلبان از طرفی و بامستبدین و عمال دولت قاجاری از طرف دیگر سازش نمود یعنی هم رابطه دوستی و مودت را با آقا بالاخان سردار افخم محکم نموده و او را میهمانیهای مفصل میکرد و هم در نهانی نظری بکمیته آزادیخواهان داشت و با آنان راه آشنائی و دوستی میسپرد و با ایشان همداستان بود.



راه آزادی ایران کشته شده بخاطر داشته باشد. خدمات یفرم در طی جنگهای با محمد علی میرزا در بادامک و با ارشدالدوله در ایوانکی و در تنظیم قشون کوچک ولی حسابی که هسته مرکزی عملیات مشروطه خواهان بود فراموش شدنی نیست.

نقشه‌ای که برای قتل سردار و شروع انقلاب در رشت کشیده شده بود از اینقرار بود:

اولاً عبدالحسین خان معز السلطان با ۱۸ نفر قفقازی برای کشتن آقا بالاخان بمدیریه بروند و عمید السلطان برادر دیگر او هم با سه نفر گرجی در مدخل باغ ایستاده مواظب باشد تا در صورت بروز خطر بکمک شتابد.

ثانیاً میرزا حسینخان کسمائی با ۱۵ نفر گرجی و قفقازی روانه جانب دار الحکومه شده مأموریت یافتند که پس از وقوع قتل بدار الحکومه و سایر ادارات دولتی حمله نموده شهر را در تصرف آورند و چنانکه ذکر شد علامت موفقیت دسته اول صدای ترکیدن بمب معین شده بود.

در روز ۱۶ محرم ۱۳۲۷ در باغ مدیریه جوش و خروش برپا بود چه حکمران کل آقا بالاخان سردار افخم شخص اول بلکه سلطان مستبد گیلان در باغ دعوت داشت، سردار همایون برای تفریح خاطر حکمران چند نفر از بزرگان را نیز دعوت کرده بود از آن جمله بودند مرحوم سردار معتمد رشتی و اعزاز الممالک مأمور ناظر مالیه که یکی دو روز پیش برشت آمده بود و مستشار دفتر پیشکار کل مالیه گیلان و غیرهم.

آقا بالاخان بدون آنکه بداند این مهمانی آخرین مهمانی بلکه آخرین روز حیات اوست وارد باغ شد و چون هیچ سوء ظنی نداشت تفنگ پنج تیر خود را که همیشه همراه داشت در کالسکه گذاشت و بیالاحانه که محل پذیرائی بود رفت. صحبت شروع شد و کم کم بساط قمار پیش آمده، سردار معتمد و اعزاز الممالک مشغول بازی تخته بودند که عده معز السلطان وارد باغ شدند و پیلکان رسیدند، سربازی که در پایین پیلکان با احترام جناب حاکم ایستاده بود مانع شد و چون سخت مقاومت کرد بضر

گلوله از پای درافتاد، معز السلطان بشتاب بالا رفت و گرجیان نیز همراه او رفتند. حمله باندازه‌ای شدید و سریع بود که آقا بالا خان فرصت دفاع و استفاده از اسلحه کمتری نکرد بلکه در يك ثانيه خود را در مقابل معز السلطان یافت. دو مرد جنگی دست بگریبان شدند، هر چه معز السلطان گفت فعلاً قصد کشتن تو در میان نیست وی رها نکرد بالاخره بعد از آنکه خود را خسته و در جنگال مرگ اسیر دید فرار کرده باطاق آبدارخانه پنهان شده و در آنجا معز السلطان او را یکی از گرجیان نشان داد، او نیز با چند گلوله کار سردار را تمام نمود. اما وضع سایر مهمانان هم چندان خوب نبود چه با آنکه سردار همایون و سردار معتمد قضیه را میدانستند هر دو از ترس غش کردند؛ و اعزاز الممالک بیچاره نیز بتیر تفنگ يك نفر گرجی که او را بجای سردار گرفته بود کشته شد. سردار معتمد و سایرین را در حالیکه با مرده چندان فرقی نداشتند بمنازل خود بردند.

همینکه قدم اول شورش بموقیبت تمام شد علامت معهود داده شد و عده شورشیان بدار الحکومه حمله کردند.

تفصیل تصرف شهر را قونول انگلیس در رشت چنین گزارش میدهد و عین این تلگراف در کتاب آبی نقل شده: «پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

«دیروز هشتم ماه جاری (فوریه ۱۹۰۹) چهار بعد از ظهر یکدسته از اشخاص مسلح از خانه معز السلطان برادر زن سردار منصور (یعنی مرحوم فتح الله خان اکبر سپهدار اعظم) خارج شده بطرف دار الحکومه حرکت نموده دفعهٔ بسربازان مستحفظ آنجا شلیک نمودند، بعضی از آنها جواب شلیک را دادند و جنگ در گرفت بالاخره سربازان بزودی مغلوب شدند و شورشیان دو عراده توپ را تصرف نموده بطرف دار الحکومه شلیک کردند. در همان حین بعضی از خانه های اطراف و اندرون را که پشت آنجا بود آتش زدند و يك عده بمعابر عمده رفته و برای تهدید مردم بهوا شلیک نموده و تمام سربازان ساخلو را خلع سلاح کردند.»

در ضمن این تلگراف مفصل ویس قونسول انگلیس چنین خبر داده « من نیز متأسفانه فوت خاص آقا فراش ویس قونسولگری را اطلاع میدهم ولی تا حال نتوانستم کشف نمایم بچه جهت ؟ »

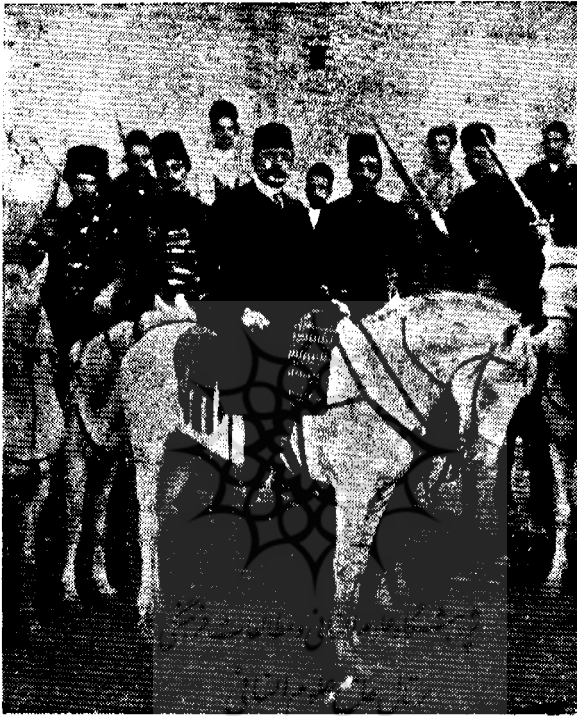
این جملات از جهاتی اهمیت دارد یکی آنکه نوکر ویس قونسولگری در آن بلوی و شورش چه میکرده و دیگر آنکه ویس قونسول از علت قتل او اظهار بی اطلاعی و تعجب میکند و طبعاً این سؤال پیش میآید که چه کسی او را کشته است .

کسانی که بتاریخ مشروطه واردند کم و بیش از دخالت روسها و انگلیسها اطلاع دارند. انگلیسها با اینکه ظاهراً بر طبق قرارداد ۱۹۰۷ باروسها ارتباطی صمیمانه داشتند ولی مخفیانه علی رغم یکدیگر فعالیت میکردند، چون دولت تزاری روس در آن هنگام دستگاه استبداد را تقویت و حمایت میکرد سیاست بریتانیای کبیر این شده بود که زیربازی آزادیخواهان را بگیرد، با اینهمه جاسوسان بریتانیا در دستگاه جدید مشروطه دائماً فعالیت میکردند و ظاهراً یکی از آنان همین خاص آقا نوکر ویس قونسولگری بوده است .

کسی که فرمان قتل نوکر سفارت را صادر کرد آزادیخواه حقیقی و مرد وطن پرست گیلان میرزا حسین خان کسمائی بود که فرماندهی نیروی حمله بدارالحکومه را داشت. میرزا حسینخان از مجاهدین مبارز و صادق مشروطه بود و بعدها یعنی در قضایای جنگل نیز شرکت کرد و در میدان مبارزه لیاقت و صداقت خود را نشان داد بهلاوه بزبان گیلکی اشعار بسیار شیرین دارد .

بهر حال پس از آنکه معزالسلطان سردار افخم را از میان برداشت و میرزا حسین خان کسمائی دارالحکومه را تصرف کرد گیلان از دست محمد علی شاه جاودانه خارج شد و این وضع باقی بود تا آنکه نیروهای مرکب از گیلانیان و بختیاری از طرف شمال و جنوب طهران را محاصره کرده بکیفیتی که در تاریخ مضبوط است طهران را فتح کردند و بساط محمد علیشاه را برچیدند .

راجع بقبر سردار افخم نگارنده وقتی در گیلان بودم از معتمدین و پیرمردان تحقیق کردم ولی کسی خبری نداشت، نهایتی از آنان بنقل از مردی که خود در تکفین و تدفین سردار شرکت داشته میگفت که در شب آن واقعه هنگامی که کم و بیش شهر خلوت شده بود عده ای جسد سردار افخم را با هزاران ترس مخفیانه برداشته در



مرحوم سردار معینی با جمعی از مجاهدین  
(این عکس را مرحوم سردار بصرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده بیاد کار داده و دوزیر آن  
شرحی بخط خود نوشته است)

آستانه معروف به «خواهرامام» دفن کردند ولی در آنجا هیچگونه اثری که وجود  
چنین قبری را ثابت کند بنظر این جانب نرسید.

\*\*\*

یکی از کسانی که در انقلاب گیلان بدست مجاهدین و آزادیخواهان بقتل رسید

مرحوم حاج شیخعلی فومنی گیگاسری بود که همواره با مشروطه خواهان مخالفت میورزید .

شرح ذیل تاریخ حیات اوست که آنرا بخواهش ما آقای شیخ حسین شهیدی فرزند مرحوم شیخعلی نوشته و بتوسط دوست عزیز آقای احمد سیگاری ارسال داشته اند: «مرحوم شیخ علی فرزند آخوند ملا محمد حسین معروف به گیگاسری فومنی است که یکی از علما و فضلاء رشت بوده و در مسجد کباب رشت امامت جماعت داشته . «ملا محمد حسین فرزند آخوند ملا محمد علی است و ملا محمد علی در قصبه فومن قاضی و امام جماعت بود .

«مرحوم والد م تحصیلات بدوی خود را از صرف و نحو و منطق تا فقه و اصول نزد علمای آن عصر بانجام رساند و در سن ۲۴ که والد ایشان فوت کردند نعلش او را بر حسب وصیتش پس از دو سال یعنی در ۱۲۹۱ قمری بکربلا برد و در آنجا دفن نمود و خود تا مدت پنج سال در آنجا نزد مرحوم آیه الله شیخ زین العابدین مازندرانی قدس سره و علمای دیگر بتحصیل علوم معقول و منقول مشغول بود سپس بعد از تأهل بنجف اشرف رفت و در حوزة درس خارج مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی که در آن تاریخ در این قسمت منحصراً بفرود بود حضور یافت و بتکمیل فقه و اصول اشتغال ورزید و حکمت الهی را نیز نزد دیگران فرا گرفت تا بمرتبه اجتهاد رسید و از مرحوم میرزای رشتی اجازه اجتهاد گرفت .

«پس از فوت مرحوم میرزای رشتی در اوایل سال ۱۳۱۲ و فوت مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی در سامرا سه چهار ماه بعد از آن مرحوم والد عزیمت ایران نمود و برشت آمد و تا سال ۱۳۲۷ بتدریس و حکومت شرع و امامت جماعت مشغول بود . پس از فوت مظفرالدین شاه و جلوس محمد علی شاه و ظهور مشروطیت آن مرحوم از سال ۱۳۲۴ با مشروطه خواهان بمخالفت پرداخت .

«بعد از توط بستن بمجلس و تبعید مشروطه خواهان کم کم عده ای از تبعیدشدگان

بروسیه با یکمده از ژولیکهای آن مملکت برشت آمده و درخانه میرزا کریم خان وحسین کسمائی وغیرهما مخفی و در تهیه بمب و نارنجک و اسلحه مشغول شدند تا روز شانزدهم محرم ۱۳۲۷ که روز هفتم امام و همه جا تعطیل بود حکومت وقت را که سردار افخم باشد بمهمانی بیباغ مدیریه در بیرون شهر برده بودند مجاهدین مسلحانه از خانه ها خارج شدند، دسته ای بدارالحکومه حمله بردند دستة دیگر بیباغ مدیریه . حکومت و دوسه نفر دیگررا کشتند و دارالحکومه را آتش زدند، قشون دولتی تسلیم و خلع سلاح شدند و بعلما قدغن کردند که از خانه ها بیرون نیایند و هیچ کاری مداخله نکنند مگر آنکه بعضی تلگرافات و عریضه های بطهران را که برای مهر و امضا بمنازل ایشان میفرستادند .

«مجاهدین پس از تکمیل تهیات بطرف قزوین حرکت کردند و درهمه جا فاتح بودند تا آنکه طهران را نیز بغلبه گرفتند .

«مرحوم والد درلیله دوّم ربیع الثانی ۱۳۲۷ در ایوان خانه با چند نفر از اقوام خود نشسته بودند . سه نفر مجاهد بعنوان آوردن تلگراف وارد خانه شدند ، چون نزدیک بایوان رسیدند يك نفر مرحوم آقارا معرفی کرد و دو نفر دیگر شروع بتیراندازی بطرف ایشان نمودند . آن مرحوم درموقیبه که از ایوان بطرف اطاق میرفتند افتادند . مجاهدین خیال کردند که آن مرحوم کشته شده بهمین جهت ازخانه بیرون رفتند .

«دوازده تیر بشکم و پای آن مرحوم اصابت کرد و بیهوش و غرقه درخون افتاد ایشان را بهوش آوردیم و دکتر صحتة السلطنه را برای معاینه آوردیم ، زخمها را شست و شو دادیم و مرهم گذاشتیم .

«دکتر رفت و گفت فردا برای بیرون آوردن تیر ها اقدام میکنم . مرحوم آقا فرمودند مرا اذیت نکنید ، کار من ساخته شده تا دو ساعت دیگر خواهم مرد .

«چون منزل ما در جوار منزل میرزا کریم خان بود برای ایشان پیغام دادم که عجب اطمینان و تأمین بما دادید ، امشب سه نفر مجاهد آمدند و آقارا تیر باران کردند

تاساعت پنج از شب گذشته برضعف ایشان افزوده میشد و بنده ایشان را در بغل گرفته بخواندن قرآن و ادعیه و وصیت مشغول بودند . ناگهان درخانه را کوبیدند و گفتند باز کنید میرزا کریم خان طبیب فرستاده ، در را که باز کردیم غفله حسین کسمائی با یک



مرحوم میرزا حسین خان کسمائی  
(۱۲۸۵ - ۱۳۳۹ قمری)

قرآق وارد خانه شدند . حسین کسمائی بمن گفت بلند شو آقا محضراست . اعتنا نکردم ، دست مرا گرفت و بلند کرد و بقزاق امر بشلیک نمود . آن حرامزاده ماوزر کشید و بجسد آقا تیر اندازی کرد ، یک تیر هم بدست همشیره ام اصابت نمود و در وقت بیرون رفتن از خانه گفتند داد و فریاد نکنید و الا این خانه را هم آتش خواهیم زد .

«مرحوم آقا لیبیک حق را اجابت گفت و تا صبح بیچوجه جرات گریه بلدند داشتیم ، صبح نعش آن مرحوم را در منزل غسل دادیم و غربانه در بقعه آقا فخر بر طبق وصیت

آن مرحوم بامانت سپردیم و پس از سه سال دیگر در تاریخ ۱۳۳۰ قمری با تجلیل زیاد و مشایعین بسیار از علما و اعیان و اشراف و تجار و اصناف نعش آن مرحوم را این جانب بکربلا بردم و مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ حسین مازندرانی و مرحوم آیه الله صدر اصفهانی و سایر آقایان و طلاب و غیر هم از آن جنازه تشییع کردند و در حریم مطهرین حضرت سیدالشهداء ، حضرت عباس علیهما السلام طواف داده در صحن مطهر حضرت حسین در یکی از حجرات قبله صحن مطهر دفن نمودیم و فاتحه باشکوهی برای ایشان گرفتیم .